

تمنای آزادی، زندگی و امیال و آرزوهای ایام جوانی، موضوعاتی است که همچون سیل در سطر سطر شعر افریقا جاری است. شاعر افریقایی برای تجسم بخشیدن به زندگی برده وار هموطنان خود، با قلبی سرگشته و حیران و داستانی لرزان، ناگزیر از برافروختن چراغی است تا جوانی و تندرستی، این اوهام گمشده مدفون در اعماق لایه های معادن کشورش را به تماشا بگذارد. جوانی و تندرستی، اوهامی گمشده است که به قول شاعری از موزامبیک «همچون ستارگان بر گردن زنان شهری می درخشد».

مصایب وارده بر هموطنان شاعر به راستی سنگین است. آنها جوانی و سلامتی شان را باخته اند. هزاران نفر در اردوگاههای زندانیان کیپ ورد (Cape Verde) رودزیا، افریقای جنوبی و نقاط دیگر جان خود را از دست داده و یا بهترین سالهای عمرشان تباه گشته است. غنی ترین اشعار افریقای معاصر، در دوران جنگهای ضد استعماری سروده شده اند، که از سال ۱۹۴۷ در ماداگاسکار آغاز و تا به امروز در افریقای جنوبی ادامه یافته است. در همین دهه ها شاهد جنگ داخلی در نیجریه و آنگولا بوده ایم، به علاوه

جوامع و هویت دادن به آرمانهای تجد طلبانه است. در شعر آنگولا، ما شاهد خشم و اندوهی همسنگ نسبت به یاران مبارزی هستیم که سالیان سال است در خاک و خون می غلتند. وعده پیروزی که از «جزایر سکوت و تبعید» بازگشته است و عزم راسخ برای تحقق بخشیدن به آرمانهایی که بیش از ۲۰ سال درگیری های خونین مسلحانه را تحمل کرده اند. برای شنیدن صدای اندوهناک و در عین حال خشمناک شعر آنگولا، نگاهی داریم به شعر «بازگشت» از شاعر آنگولایی «جوفز روشا» (Jofre Rocha) که به سال ۱۹۱۴ در شهری نزدیک لواندا به دنیا آمد و در بیست سالگی هنگامی که برای ادامه تحصیلات عازم لیسبون بود در فرودگاه توقیف و به مدت ۳ سال زندانی شد. در سال ۱۹۶۳ به میلا «جنیش خلق برای آزادی آنگولا» پیوست و به زودی مجدداً توقیف شد و ۵ سال دیگر را در حبس گذرانید. بعد از استقلال آنگولا به سال ۱۹۵۷، مدیر کل روابط خارجی شد و سپس معاون وزیر در همان وزارتخانه. از سال ۱۹۷۷ به عنوان وزیر بازرگانی خارجی به خدمات دولتی خود ادامه داد.

● فریده حسن زاده

شعر افریقا

شعر بازگشت

هنگامی که از سرزمین تبعید و سکوت باز می گردم با شاخه های گل به پیشوازم نیا.

ای کاش شبنم ها را برایم ارمغان آوری
قطره های اشک سپیده دمانی که مصایب را شهادت داده اند.

ای کاش عطش سیراب ناپذیر عشق را برایم ارمغان آوری

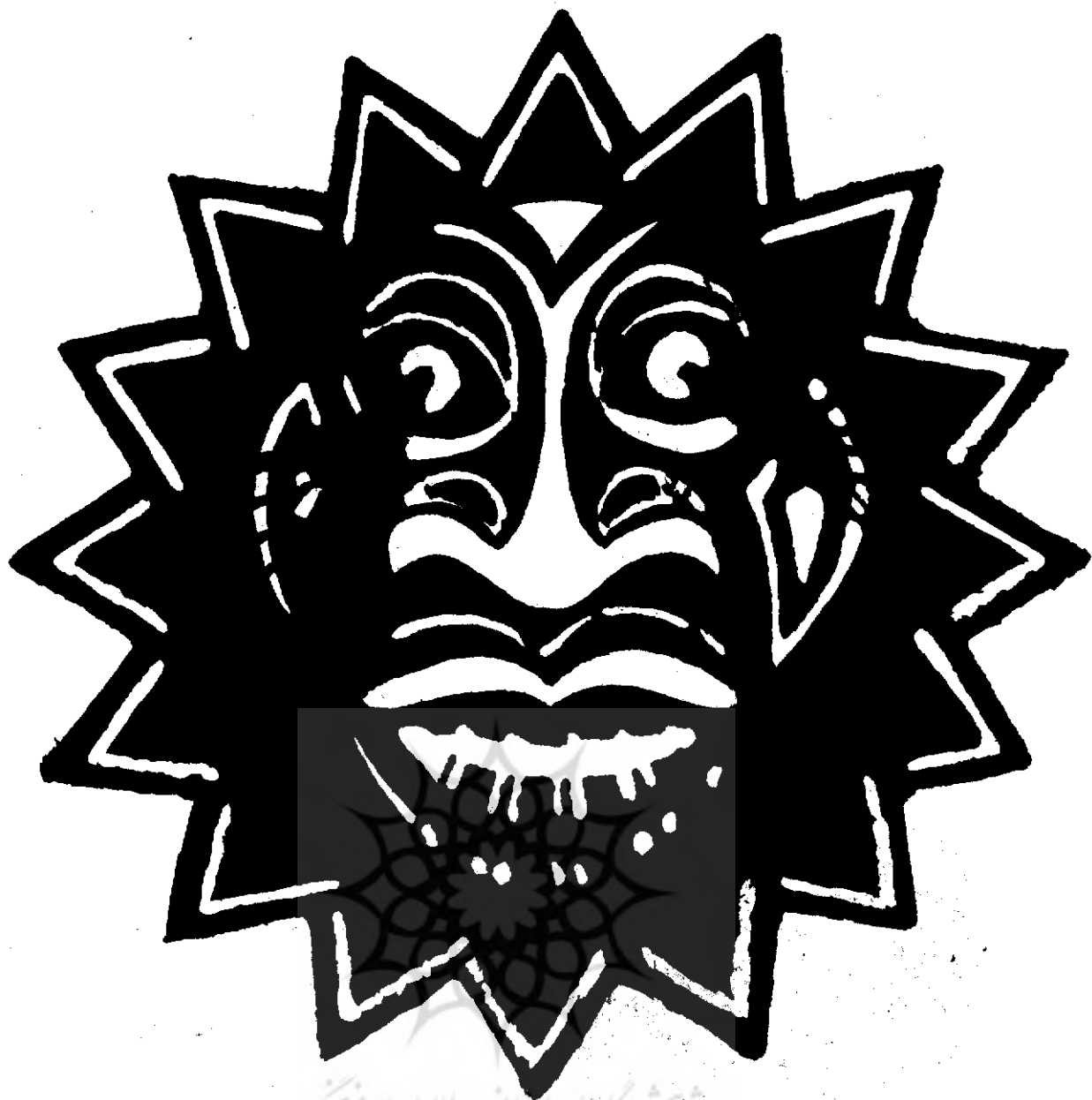
و شکوه تمناهای متورم جسم را در شب های ستاره باران.

ای کاش شب های بی خواب و قرار بی انتها را برایم ارمغان آوری

ظهور ظالمانه ترین حکومت های استبدادی که برخی هنوز بر سر قدرتند، و در بند کشیدن بسیاری از مستعدترین و تواناترین نویسندگان افریقایی. پس چگونه می توان از شعر افریقا جز بیان این بلایا و فجایع توقعی دیگر داشت؟

با این همه، شعر افریقا، در کمال قدرت سهم خود را از زندگی می طلبد و به توصیف عشق، شوریدگی، خشم، امید و مکاشفه می پردازد. تأثیری که شعر افریقا بر ذهن خواننده می گذارد بی شک اندوه یا نومییدی مطلق نیست.

قاره افریقا و شعرش هنوز مالا مال از احساس جوانی و سرزندگی، تولد دوباره و امکانات نیازموده است، با احتقادی عمیق به تداوم و حفظ سنتهایی که هویت افریقا را از پس قرنهای غارت و تجاوز، حفظ کرده است. شاعران افریقایی آشکارا بر این باورند که وظیفه آنها نه تنها مرثیه سرایی بر فرصت های از دست رفته و مصایب جبران ناپذیر وارده، بلکه تحریک بخشیدن به



به نام «قتل عام» اولین و چه بسا اسفبارترین تلفات ناشی از جنگ و کشتار دسته جمعی پنجاه هزار نفر در حمله به زندان های لوآندا پایتخت آنگولا را به تصویر می کشد:

قتل عام

پنجاه هزار مرده رها شده بر زمین
 پنجاه هزار مرده بی کفن و دفن
 بی گروه سوگواران و تشییع کنندگان
 سکوت ژرف و پهناور این مردگان
 همچون دریایی ژرف و پهناور
 بر خاک این سرزمین گسترده است
 چنان که گویی ابرها، خون باریده اند
 چنان که گویی گیسوانشان، کیلومترها علفزارانند
 چنان که گویی همه آن پنجاه هزار دهان، در لحظه مرگ

شب های مادران داغدار را، با آغوشی محروم از پسران
 شجاعشان.

نه!

هنگامی که از سرزمین تبعید و سکوت بازمی گردم
 با شاخه های گل به پیشواز من نیا
 تنها هدیه ات برای من، ای کاش، این باشد:
 آخرین آرزوی قهرمانان بر خاک افتاده در سپیده دیمان
 با سنگی بی پر و بال در دست
 و رگه ای از خشم در چشمشان،
 همچون مادری خزان و بیجان.

شاعر دیگری از آنگولا به نام کاستا آنتراد (Costa
 Andrade) آرشیونکت تحصیل کرده دانشگاه های لیسبون و
 یوگسلاوی که مدت ۷ سال به علت فعالیت و مبارزه در نهضت
 جنبش خلق برای آزادی آنگولا، در زندان به سر برد، در شعری

همه زندگان زمین را نفرین کرده اند
 پنجاه هزار مرده رها شده بر زمین
 پنجاه هزار مرده بی کفن و دفن
 بی گروه سوگواران و تشییع کنندگان
 مادران آنگولا
 با فرزندان خود در خاک و خون غلتیده اند.

خشم انقلابی شعر آنگولا، حسرت اندوهبار شعر موزامبیک، همدای قدرتمند ضد استعماری شعر سنگال و نیجریه، صراحت و سفیرندگی شعر اوگاندا و کنگو، معجونی زیبا و روح انگیز از شعر افریقای معاصر آفریده است.
 با آوردن نمونه هایی چند از اشعار برخی از کشورهای یاد شده، جرعه ای از این معجون زیبا و روح انگیز را می نوشیم:
 نمونه ای از شعر موزامبیک: شاعر مبارزه جرج ریلو (Jorge Rebelo) به سال ۱۹۶۰ در لورنزو مارکسز (Lourenzo Marques) یکی از شهرهای موزامبیک به دنیا آمد. وی در رشته حقوق و روزنامه نگاری تحصیلات خود را به پایان رسانید و در طی دوران نبرد برای آزادی، به فرلیمو (جبهه آزادی بخشی موزامبیک) پیوست و به ریاست دایره اطلاعات آن برگزیده شد.
 شعر «سنگ صبور» را از این شاعر با هم می خوانیم:

سنگ صبور

بیا برادر! بیا و شرح حالت را برابیم بازگو!
 نشانم ده بر پیکرت جای زخم های انقلاب را
 که دشمن بر جای گذاشته است.
 بیا و درد دل کن برابیم:
 «این دستان شکسته من
 زیرا دفاع کردند از سرزمینی
 که متعلق به آنهاست»
 «این تن شکنجه دیده من

زیرا خم نشد در برابر دشمن متجاوز»
 «این دهان شکافته من
 زیرا با شهادت تمام ترانه آزادی ملت را خواند»
 برادر! بیا و شرح حالت را برابیم بازگو،
 بازگو روایتی از رؤیاهای انقلاب را
 که تو و پدران و اجداد تو در سر داشتید
 در سکوت

در شعبهای بی سایه آفریده شده برای عشق
 بگو چگونه این رؤیاها بدل می شوند
 به جنگ،

به تولد قهرمانان

به سرزمین ظفر یافته

به مادرانی که بی وا همه

پسران خود را به جنگ می فرستند

برادر جان! بیا و شرح حالت را بازگو برابیم

و آن گاه من اشعاری بس ساده خواهم ساخت

که حتی کودکان هم فهم کنند

اشعاری همچون باد



که به هر خانه ای داخل شوند
و فرو نشینند همچون شعله های سوزان و سرخ
بر جان مردم ما
نگاه کن!
در سرزمین ما
گلوله ها گل کرده اند.

برای آشنایی با شعر معاصر نیجریه، شعری از فونسو آیجینا (Funso Aiyemina) برگزیده ایم که از شاعران نسل جوان این کشور است و اشعار نیرومند و صریحش اثری عمیق بر شعر سراسر افریقا گذاشته است. فونسو آیجینا به سال ۱۹۵۰ به دنیا آمد و تحصیلاتش را در دانشگاه های کانادا و هند شرقی به پایان برد و در حال حاضر مدرس زبان انگلیسی در دیپارتمان ادبیات دانشگاه IFE است.

از این شاعر، داستان های کوتاه بسیار، نمایشنامه های رادیویی و کتب اشعار متعددی به چاپ رسیده است. به شعری تحت عنوان «ای کاش چنین نباشد» از این شاعر نگاهی داریم:

ای کاش چنین نباشد

ای کاش حکایت ما
همچون حکایت پشه و گوش نباشد،
اما اگر هست، به خاطر آوری ای ظریفگرا!
عهد پایدار پشه را برای اعتراض،
زیرا ما همچون شپش لانه می کنیم تا ابد
در لابه لای درزهای لباس نان
مورچکائی که حتی بعد از مرگ
در زرفای گوشت شما می کاوند،
فضله لزج عربایی که به پایتاق می چسبند،
و کرم های حلکن پرزاد و ولد
تکثیر یافته از تکه تکه های پراکنده.
اگر هیچ رنگین کمائی در آسمان نیست،
ما می دانیم چگونه با پاشیدن آب بر چهره خورشید
رنگین کمائی برای خود بسازیم،
اگر دستان خفتگان از گوششان حفاظت کند،
پشه ها باید بیاموزند پای آنها را بگزند
و خُلف و عده های آنها را در خاطرشان زنده کنند،
اگر جویندگان گنج، برمی آشوبند خاک های
کوهساران ما را،
تندز در پس زبان های ما خواهد فرید
راست همچون بارانی از تیرها.

برای آشنایی با شعر کنگو نیز نماینده ای از نسل جوان این کشور برگزیده ایم به نام ژان-باپتیست تاتی - لشتوتارد (Jean-Baptiste Tati-Lostard) متولد ۱۹۳۹ در جمهوری

کنگو که در رشته ادبیات معاصر جهان تحصیل کرده است. وی بعد از سالها تلوینس در دانشگاه، به عنوان وزیر فرهنگ، به هیئت دولت پیوست. تاتی لشتوتارد در شعری به نام «شب های مادرم» از زینن مادری که پسرش را در مبارزات مسلحانه علیه خصم متجاوز از دست داده است سخن می گوید:

شب های مادرم

اکنون از بلند سهمگین درخت فصول می نگرم،
خاک فرودست مزرعه گذشته را.
زمانی که زیر باران دانه، کشتزاران، خود را
می گشودند
از آن پیشتر که درختان «باتویاب» میعادگاه پرندگان
مهاجر گردند

با نخستین درخشش اشعه افتاب،
ترانه گام های تو بود بر گرداگرد من:
بارانی از ناقوس ها هماوا با دعا و نماز صبحگاهی ام.
اکنون از بلند سهمگین درخت فصول می نگرم.

جای خالی تو را
اشک های من پر می کنند،
که قطره قطره جلا می بخشند تصویر تو را
تصویری لایزال، بر مردمکان دلخونم.
همه شب تا سحر از درد تو به خود می پیچم
چنان که گویی دیگر بار می خواهم تو را به دنیا آورم.

نمونه هایی که از اشعار کشورهای موزامبیک، نیجریه و کنگو آمد، چهره شعر افریقا را با چشمانی شعله ور از خشم و خروش انقلابی و دلی هزار پاره از آلام و مصایب دیربای به نمایش می گذارد، اما باید دانست که ظاهر شدن در نقش یگانه قربانی همیشگی حوادث مصیبت بار، غایت مطلوب شعر این قاره نیست. عشق و شیدایی، زهد و پارسایی، دوستی و برادری، طنز نقادانه، نوحه سرایی و مراثی، سوگواره های تبعید و بازگشت، همه و همه چشمه های جوشانی هستند که شعر افریقا، عطش سیراب ناپذیر خود را با آنها فرو می نشاند.

هاشقانه های شعر افریقای معاصر چه بسا از تعداد انگشتان دست تجاوز نکند، اما لطافت و صطوفت جان همین تعداد اندک، از کل کتاب قطور عاشقانه های جهان، چکیده جان شاعران امریکایی و اروپایی، به راستی بیشتر است.

شعر «نامه ای از یک کلوگر قراردادی» سروده آنتونیو جاسیتو، شاعر انقلابی آنگولا که به خاطر فعالیت گسترده در نهضت جنبش خلق برای آزادی آنگولا و مبارزه مسلحانه ۱۴ سال در زندان به سر برد، نمونه ای شورانگیز و در عین حال درخشان از شعر عاشقانه افریقا است. «آنتونیو جاسیتو» در این شعر، مکتوبات قلبی کارگران قراردادی را که به خاطر اسرار معاش، ناگزیر از مهاجرت و ترک خانه و کاشانه زن و

که آسان بر باد می روند!

علی رغم محرومیت شاعران افریقا از داشتن زبانی واحد و همگانی به علت سلطه استعمار که عاملی دلیس دکننده و بازدارنده است، محصول به دست آمده، غنی و پر بار است.

معدودی از شاعران افریقایی، نخست به زبان مادری خود سروده و سپس به انگلیسی ترجمه کرده اند.

مخالفان سرسخت دولت استعمارگر انگلیس، نسبت به زبان انگلیسی همواره رفتاری دوگانه در پیش گرفته اند: زبانی که از سوی با فرهنگ و زبان افریقا پیوند خورده و از سوی دیگر به عنوان مظهر استعمارزدگی این کشور می باید دهر پا زود طرد

فرزنداند، با بیانی مؤثر و تکان دهنده فاش می کند؛ کارگرانی که به علت بی سوادی حتی قادر به نوشتن دلتنگی های خود برای همسرانشان نیستند. پاره هایی از این شعر را با هم می خوانیم:

می خواستم نامه ای بنویسم برایت، عشق من!
نامه ای که باز گوید
اشتیاقم را برای دیدارت
هراسم را از تصور گم کردنت
احساسم را فراتر از خواستن
دلتنگی و صنف ناپذیری را که لحظه ای ترکم نمی گوید
و کشش شورنده ای را که یکسره تسلیم آمم...
می خواستم نامه ای بنویسم برایت
عشق من!

نامه ای که نسیم وزان به دستانت برساند
نامه ای که درختان آکاژو و درختان قهوه

کفتاران و گاومیشان
نهنگان و ماهیان

تمام کلماتش را فهم کنند

تا اگر نسیم بر سر راهش گم کرد

جانوران و گیاهان

از سر دلسوزی به رنج جانکاه ما

سینه به سینه

ترانه به ترانه

نوحه به نوحه

داغ و تازره به تو برسانند

کلمات سوزان

کلمات محزون آن نامه را.

می خواستم نامه ای بنویسم برایت

اما عشق من! نمی توانم دریابم

از چیست، از چیست، از چیست عزیزم!

که نمی توانی بخوانی

و من، آه بدبختی! نمی توانم بنویسم.

شود. به علت همین وضعیت حساس است که بعضی از شاعران افریقا، همچون کافی اونور (Kofi Awoonor)، مازیسی کانن (Mazisi Kunene) و اکوت پ بیتیک (okot P'bitek) در مقدمه کتاب خود با وسواس یادآور می شوند که اشعار خود را نخست به زبان مادری خود «ابو»، «زولو» و «لو» سروده و سپس به انگلیسی ترجمه کرده اند. و به این ترتیب گامی در جهت رساندن پیام خود به گوش جهانیان برداشته اند. بررسی کار این دسته از شاعران، نیازمند فرصتی دیگر است، بخصوص «اکوت پ بیتیک» (okot P'bitek) شاعر اهل اوگاندا که با اشعاری که به زبان محلی «لو» سروده و ترجمه آنها به انگلیسی، تحت عنوان سرود لایونو (The song of Lawino) آفاق شعر افریقا را گسترش داده و موفق به جذب مخاطبان فراوانی در سراسر جهان شده است. غنا و جذابیت سرود لایونو به حدی

رنج و محرومیت چنان با خون شاعر افریقایی عجین گشته و تنگنای اقتصادی ناشی از قرنهای استعمار چنان شیارهای عمیقی بر روح او کشیده که او معشوقه اش را نه مثل عسل شیرین و محبوب مگسان دور شیرینی، که همچون سکه ای پول در جیبش می خواهد، همیشه همراه و همسفری وفادار در سفر بزرگ زندگی. و یا مثل یک کدوی کشکولی که درسته اش می تواند جای کوزه آب مورد استفاده قرار گیرد و شکسته اش، برای درست کردن خرنک گیتارش، و با طنزی دردآلود که اشاره به سیاست مزورانه دست نشاندهگان استبداد جهانی دارد، خطاب به یار می گوید:

دوستم بدار

دوستم بدار

اما نه مثل وعده های طلایی

است که در بیست سال اخیر، به عنوان یکی از بهترین آثار ادبی قرن بیستم در دانشگاه‌های اروپا و آمریکا تدریس می‌شود.

برای بررسی اجمالی شعر شاعران انگلیسی زبان آفریقا، به آوردن نمونه‌ای از اشعار کافی اونور (kofi Awoonor) شاعر اهل غنا اکتفا می‌کنیم. کافی اونور متولد سال ۱۹۳۵ در دانشگاه‌های غنا، لندن و نیویورک تحصیل کرده است. چندین سال هده دار سردبیری مجله ادبی اکی مه (okyeame) بود. او بعد از سقوط دولت قوام نکرومه مدت ۱۰ سال در انگلستان و ایالات متحده آمریکا اقامت گزید. سپس به سال ۱۹۷۶ به غنا بازگشت و در دانشگاه «کیپ کاست» (cape coast) مشغول تدریس شد. از وی چندین کتاب شعر منتشر شده که آخرین آنها شب خون من نام دارد. وی در جهت معرفی شعر فولکلور آفریقا کتاب‌های باارزشی تألیف کرده است، تحت عنوان برادر من و سینه زمین. شعری از کافی اونور را با هم می‌خوانیم:

اینجا، بر لبه برهنه اندوه

کلاغها، با یکدیگر در ستیزند

به خاطر پس مانده های سور عید.

دنیایی سرد و بی ترحم می بینم، از روزنه سلولم.

پس این دملی چرکین است

که می آزارد ملت ها را

دمل چرکین زندان ها، شکنجه ها، خونریزی ها

و گرسنگی و فقر.

یک روز این دمل خواهد ترکید

باید بترکد.

تو را گرفتند و بردند

و ما سخت به فکر فرو رفتیم

چه بر سرت خواهد آمد

و در کدام کابوس درخشیدن خواهی گرفت؟

آن شب صدای فریاد و فغان برخاست

و من در شگفت ماندم کدام عزیز دل مادر

در به در سردابه های بیداد گشته است؟

آن گاه تو پدیدار شدی، بلند بالا و چشمها هرقه به خون

و من برای نخستین بار

گریستم.

شبهای بسیار

چه بسیار هراسیده ام

از صدای آن سوی میله ها

در تاریک روشن سپیده دم

پیش از آنکه گامهای نگاهبانان خوابم را برآشوبد،

آرزوی کش و قوس رفتن در بستر

و خمیازه کشیدن

و رؤیای دلپذیر غروبهای بازگشت به خانه

خسته از کار

سوار بر اتومبیلی به سوی شهر

در محاصره آنان

با لوله تفنگهایشان بر دنده هایم

می نگرم بر چهره پژمرده مردم سرزمینم

آه! هرگز نمی دانستم

این گونه همگین اند مردم من

در شب سال نو

گفتیم که علی رغم محرومیت شاعران آفریقایی از داشتن زبانی واحد و همگانی، به علت سلطه استعمار، که حاملی بازدارنده و دلسردکننده است، محصول به دست آمده غنی و پربار است و چگونگی واکنش شاعران آفریقایی را نسبت به زبان انگلیسی به عنوان یکی از دست آوردهای هجوم فرهنگی استعمار شرح دادیم. اما در مورد زبان فرانسه و پرتغالی با وضعیتی متفاوت روبه رو بوده ایم. زبان فرانسه در عین حال که نشانه نفوذ استعمار بود، سبب مخالفت با نژاد سیاه نیز محسوب نمی شد، بنابراین شاعران اهل سنگال (senegal)، بنین (Benin) یا کامرون (cameron) نه تنها الزامی برای رها کردن این زبان احساس نکردند، بلکه ترجیح دادند آن را همچون سلاحی بر علیه خصم متجاوز به کار گیرند. در آنگولا نیز، نهضت مقاومت سیاسی و فرهنگی تحت عنوان «بیاید آنگولا را کشف کنیم» که در اواخر دهه ۴۰ آغاز شد، بسیاری از نویسندگان و هنرمندان دورگه متعهد را پایه پای بسیاری از سیاهان آفریقا وارد گود کرد و بعدها افراد تشکیلات سیاسی و نظامی جنبش خلق برای آزادی آنگولا یعنی «سپلا» را.

زبان فرانسه به نظر می رسد همان زبانی است که می تواند آنها را متحد گرداند و توطئه های خائنانه در جهت سازش با سیاست استعماری پرتغال را نقش بر آب کند. غیر از آفریقایی جنوبی، به سختی می توان کشور دیگری مانند آنگولا را در قاره یافت که بسیاری از نویسندگان غیر سیاهپوست آن، پایه پای برادران خود، رنج تبعید و زندان را بر خود هموار کرده باشند. شعر و مقاومت دست به دست یکدیگر دادند، بسیاری از شاعران به مبارزان بدل گشتند و بسیاری از مبارزان به شاعران. اشعار آنها که بر گرد همیشه های برافروخته در منحنی گاه های جنگلی خوانده می شد، بر مشکلات ناشی از بی سواد بودن و تلاشهای نظام استعماری برای منزوی کردن این گروه در میان اکثریت سازشکار غلبه می کرد.

در مقایسه با تلاشهای شاعران انگلیسی زبان آفریقایی، برای بخشیدن چهره ای جهانی به شعر بومی، آثار عرضه شده به زبان های فرانسه و پرتغالی بیشتر به فصاحت و بلاغت سخن می اندیشد و در عین حال برخلاف این ادها چه بسا استدلال کنند که اشعار سروده شده به این زبانها از اقمیت سیاسی برهنه تر و تأثیر انقلابی قاطع تری برخوردار است؛ همچون اشعار دیوید

دوپ، آگوستینو نتو و یا جرج ریلو.

با آوردن نمونه شمعی از «آگوستینو نتو» قضاوت را به عهده خوانندگان می گذاریم.

آگوستینو نتو متولد سال ۱۹۲۲ در آنگولا، بعد از اتمام دوره متوسطه در زادگاهش، جهت تحصیل در رشته طب عازم دانشگاه کوئبرا (Coimbra) در پرتغال شد. نخستین بار به سال ۱۹۵۱ به مدت سه ماه و سپس در سال ۱۹۵۵ به خاطر پیوستن به نهضت آزادیبخش آنگولا، به مدت ۹ ماه زندانی بود. مجدداً در سال ۱۹۵۷ دستگیر شد و تا سال ۱۹۵۹ محبوس ماند. در این سال به علت ازدیاد فشار افکار عمومی بر دولت، آزاد شد و به تحصیلات خود در رشته پزشکی ادامه داد. سپس برای خدمت به هموطنانش به عنوان یک پزشک به زادگاهش بازگشت و رهبری نهضت زیرزمینی خلق برای آزادی آنگولا را نیز به عهده گرفت و در سال ۱۹۶۰ مجدداً توقیف شد. دو سال بعد از زندان گریخت و رهبری مبارزه مسلحانه علیه حکومت استعماری وقت را آغاز کرد و در سال ۱۹۷۵ که آنگولا به استقلال رسید، آگوستینو نتو به ریاست جمهوری انتخاب شد و تا سال ۱۹۷۹ یعنی تاریخ مرگش، در این مقام باقی بود. شعر «وداع در لحظه عزیمت» از این شاعر مبارزه را با هم می خوانیم:

وداع در لحظه عزیمت

مادرم!

(آه مادران سیاه که فرزندانشان عزیمت کرده اند)

تو مرا انتظار کشیدن و امیدوار بودن آموختی

همان گونه که خود در لحظات مصیبت بار زندگی بودی

در من اما زندگی

کشته است آن امید رازناک را

دیگر بیش از این در انتظار نمی مانم

چشم امید جز به خود ندارم

امید، ماییم، خود ما

فرزندان تو

رهسپار به سوی ایمانی حیات بخش

خود ما، کودکان برهنه بی سرو پا

جرامزاده های بی سوادى که در بیغوله های نیمروز

با توپ های پارچه ای چهل تکه بازی می کنیم

خود ما

اجیر شده برای تباه کردن عمرمان در مزارع قهوه

مردان سیاه نادان

که باید سفیدها را محترم دارند

و از ثروتمندان در هراس باشند

ما فرزندان تو، کودکان مناطق بومی

محروم از برق

مردانی که سیاه مست

تسلیم تام تام ضرباهنگ مرگ می شوند

فرزندان تو

که گرسنه اند

که تشنه اند

که شرمسارند تو را مادر بنامند

که از ظاهر شدن در خیابان ها می ترسند

که از انسان ها می ترسند



امید ما برای زندگی بهتر
خود ماییم. خود ما.

در هر حال واقعیت انکارناپذیر این است که زبانهای
جلیگزین شده توسط استعمار، بد یا خوب، عهده دار انتقال
بخش عظیمی از اندیشه ها و احساسات افریقا شده اند و هیچ یک
از وقایع اسف انگیز افریقای متلاطم قرن بیستم، در شعر شاعران
این دیار مسکوت نمانده است. و اما سخن گفتن از شاعران
نوگرای افریقا، مستلزم بحث درباره شیوه ها و تکنیک های
ناهمگن متعددی است، در نهایت آنچه شاعران نوگرا را به
یکدیگر پیوند می دهد و راهشان را از یکدیگر جدا می کند
اهمیت دادن به شیوه بیانی مؤثر برای مطرح کردن موقعیت
سیاسی و فرهنگی مسخ شده موطن آنها و آگاهانیدن توده است.
در مقابل، آنچه به نظر می رسد همه توش و توان شاعران
سنت گرا را تحلیل برده باشد، استفاده از واژه های تثبیت شده و
مضامین تکراری است به حدی که فضای شعری را تصنیی جلوه
داده و راه ارتباط با مخاطب را بسته است. بی گمان، شرط
دستیابی به موفقیت واقعی در شعر، تسلط کامل بر زبان است.
شاعری که به زبانی اروپایی می نویسد و قصد انتقاد از فرهنگ
اروپایی دارد، حداقل می باید آگاهی کامل به موقعیت امروزی آن
زبان داشته باشد.

شاعران سیاهپوست افریقای، چنین آگاهی و تسلطی نسبت
به شعر فرانسه و انگلیسی معاصر از خود نشان داده و برتری خود
را نسبت به شاعران سنت گرای پشت کرده به دنیای جدید ثابت
کردند. به این گونه بود که موفق به یافتن زبانی معتبر برای
شعرشان شدند؛ شعری که در عین تعلق به افریقا، صدایی
جهانی دارد.

شعر امروز افریقا عزم آن دارد تا سخنگوی رنجها و
محرومیت های توده گمنام باشد و نه تنها منعکس کننده
احساسات و حواطف شخصی. چنین شعری می تواند در زبان و
مضمون، شعر افریقای معاصر باشد. افریقای که در راه آزادی
مبارزه می کند و مخاطبان آن مبارزانی جان برکف با عزمی
خلل ناپذیرند. این نوشته را با شعری از «کافی آتی دوهو» (Koffi
Anyidoho) اهل هئا، فارغ التحصیل رشته ادبیات انگلیسی و
زبان شناسی به پایان می بریم.

دزد و قهرمان

رواست آیا دل سپردن به حدیث نفس شاعران
هنگامی که کابوس های سرزمین ما زاینده آرزوهای
غریب است

و کودکان ما خواسته های خود را بر ریگزاران این
سرزمین نقش می کنند؟

رواست آیا کاویدن در رؤیاهای برج حاج نشین شاعران
هنگامی که مردم ما زباله دانی های این سرزمین را با
سرنگشتان خود می کاوند

سرزمینی که روزگاری عطر شکوفه هایش فضای
طاهون زده خاطرات ویران را می آکند؟
رواست آیا به خواب و خیال گذراندن و سخن گفتن به
زبان های بیگانه

و شامپاین نوشیدن در ضیافت مجلل مردمان پرغرور
هنگامی که مردم ما هسته های خرما را با دندان
می شکنند؟

روا نیست

روا نیست

از پی قهرمانی افسانه ای رفتن
هنگامی که قلمروهای باستانی ما را غارتگری عامی به
میراث می برد.

در این سرزمین، مازاد محصول همواره سهم دزدان
بوده است.

و ما می اندیشیدیم که دزدان هرگز بیش از مالکان
خرمن نمی برند

اما رقص درو سرآمده است

و دروگران ما بر زمین خالی انبارها می خزند
در حالی که اشکهای خود را با امیدهای سنتی پس
می زنند:

«مردم سرزمین من! کی ازدحام خواهیم کرد بر گرد
شانه های عسل در کندوها مان؟»

پس سهم دزدان از سهم مالکان خرمن بیشتر بوده است
و رؤیای درو به آرزوهای بریاد رفته بدل گشته است.

محصول شالیزار، سهم پرندگان

ذرت بر ساقه اش، سهم تیغ چمن زنی

سیب زمینی میان گل و لایش، سهم موش صحرايي

است

و ما اکنون نشسته و می نگریم لویبای شکوفا و

میوه رسیده نخلی را که در سبیده دم می چیند

دستان لرزان کارگران شب کار.

و فردا ظهر، ما حضور به هم خواهیم رساند.

در سالن کنفرانس آکادمی علوم و گوش خواهیم سپرد

به سخنرانی فاضلان ای تحت عنوان: تفرق سیبک

سیب زمینی بعد از درو.

رواست آیا؟ رواست آیا خرق شدن در رؤیای ماه و

ستارگان

هنگامی که سرزمین ما در تملک ما نیست؟

منابع و مآخذ:

1. "SONG OF LAWINO" BY: OKOT P'BITEK 1984.
2. "MODERN AFRICAN POETRY" BY: GERALD MOORE & ULLI BEIER 1989.
3. "AFRICAN POETRY AND IT'S CRITICS IN TOWARD THE DECOLONIZATION OF AFRICAN LITERATURE" BY: CHINWEIZU 1990.